

**سجاد پور** – تحقیقات کارآگاهان اداره جنایی پلیس آگاهی خراسان رضوی برای دستگیری قاتل فراری ادامه دارد که با چاقوی «نگاه» آدم کشت. به گزارش اختصاصی روزنامه خراسان، این حادثه تلخ ساعت ۲۲ شب سیزدهم فروردین در پارک امت مشهد هنگامی رخ داد که جوانی به نام «سجاد» تصمیم گرفت به همراه یکی از دوستانش به پارک برود و سیگاری دود کند. در حالی که دو دوست مذکور وارد پارک «امت» اطراف بولوار میرزا کوچک خان شده بودند ناگهان جوان ۲۷ ساله دیگری که در پارک قدم می‌زد با آن ها چشم در چشم شد.

«سجاد» که از سر غرور دود غلیظ سیگار را از حلقومش بیرون می داد، نگاهی به جوان ۲۷ ساله انداخت و گفت: چیه! چرا نگاه می کنی؟ جوان ۲۷ ساله هم که از این جمله تعجب کرده بود، خطاب به او گفت: خوش دارم نگاه کنم! گزارش روزنامه خراسان حاکی است این مشاجره لفظی لحظاتی

بعد به درگیری فیزیکی انجامید و دو جوان در حالی با مشت و لگد به نزاع پرداختند که «سجاد» نتوانست در برابر هیکل قوی جوان ۲۷ ساله دوام بیاورد و به همین دلیل اواز داخل پارک بیرون رفت و دقایقی بعد با قمه‌ای که از یک مغازه برداشته بود، به پارک بازگشت، اما این بار جوان ۲۷ ساله را هدف

## آدمکشی با چاقوی نگاه!

ضربات قمه قرار داد و او را خون آلود روی سنگ فرش های پارک‌ها کرد و گریخت. اگرچه امدادگران اورژانس پیکر جوان ۲۷ ساله را به بیمارستان شهید هاشمی نژاد مشهد رساندند، اما تلاش‌های کادر درمان برای نجات وی از مرگ فایده ای نداشت؛ چرا که او بدون علایم حیاتی بود!

## فرار رتیل خون ریز از لانه وحشت!

فرار رتیل خون ریز از لانه وحشت!
فرار رتیل خون ریز» هم گفت: او تبعه خارجی است که با کمک یکدیگر و در سطح گسترده ای مشروبات الکلی دست ساز تولید می کردیم که حدود ۵۰۰ لیتر آن را نیروهای انتظامی کشف کردند، امروز که قصد داشتیم آن زن میان سال را از آلونک پشت بام بیرون ببریم همدستم که محمد فیروزی معروف به احمد ولی است، سوار بر موتورسیکلت در داخل کوچه منتظر ایستاده بود که من پیکر آن زن ۴۰ ساله را بیرون ببرم، ولی زمانی که نیروهای انتظامی وارد کوچه میرزا دوستی شدند او هم با مشاهده



کردند که همچون «رتیلی خون ریز» به صحنه وحشتناک شکنجه های زن مذکور خیره شده بود. لحظاتی بعد زن مذکور به مرکز درمانی شهید هاشمی نژاد مشهد انتقال یافت، اما آثار شکنجه های ترسناک طوری روی پیکر وی خودنمایی می کرد که حتی کادر درمانی نیز نگران وضعیت وخیم او شده بودند. از سوی دیگر و با توجه به اهمیت و حساسیت موضوع، قاضی رضوی (قاضی شعبه ۲۱۳ دادسرای عمومی و انقلاب مشهد) رسیدگی به پرونده رتیل های خورن ریز» را در حالی



به عهده گرفت که بررسی های مقدماتی نشان داد «مصطفی – د» (متمم دستگیر شده) از صحنه شکنجه های هولناک زن میان سال فیلم تهیه کرده تا آن ها را در فضای مجازی نشر دهد و همدستش نیز هنگام حضور پلیس در محل، از لانه وحشت گریخته است. مقام قضایی که با مشاهده «فیلم سیاه» احتمال می داد «رتیل های خون ریز» جرایم دیگری هم مرتکب شده باشند، پرونده را برای ریشه یابی تخصصی در اختیار کارآگاهان پلیس گذاشت تا بررسی های ویژه ای برای کشف زوایای پنهان ماجرای رتیل های خورن ریز صورت گیر د. بنابر گزارش روزنامه خراسان، تحقیقات کارآگاهان در حالی با نظارت مستقیم سرهنگ مهدی سلطانیان (رئیس اداره جنایی آگاهی) وارد مرحله جدیدی شد که مقادیر زیادی مشروبات الکلی دست ساز نیز از زیر شن و ماسه های رها شده در «لانه وحشت» کشف و ضبط شد. «مصطفی – د» (تنهارک خوف) که در صحنه حادثه دستگیر شده بود، در بازجویی هایی که با راهنمایی های مقام قضایی صورت گرفت راز هولناکی را فاش کرد و گفت: آن زن موتورسیکلت مرا دیده بود به همین دلیل او را درون کیسه انداختیم و به آلونک پشت بام بردیم. آن جاپس از آن که وی را مورد تعرض و آزار و اذیت قرار دادیم با کابل برق کتک زدیم تا جای موتورسیکلت را بگوید!

### قتل در نزاع خیابانی

**توکل**ی – متمم به قتل تبعه خارجی که در یک نزاع خیابانی، جوان ۱۸ ساله رفسنجانی را با ضربات چاقو به قتل رسانده بود در کمتر از ۶ ساعت بعد از ارتکاب جرم، در عملیات مشترک پلیسی دستگیر شد.
به گزارش خراسان، این حادثه تلخ، حدود ساعت ۲۲:۳۰ پنج شنبه گذشته در خیابان بهشتی مقابل سینما امین شهر رفسنجان رخ داد که از نزاع بین دو جوان و قتل یکی از آن ها با ضربات مرگبار چاقو حکایت داشت.



هم نداشت. در همین حال نیروهای انتظامی با کسب مجوز قضایی از قاضی رهمندنیا) جانشین معاون دادستان مرکز خراسان رضوی) وارد آلونک وحشت شدند و جوان ۲۷ ساله ای را دیدند که شلاق کابلی را مدام بر پیکر عریان زنی میان سال فرود می آورد و او را کشان کشان از پله های آلونک به پایین می کشاند.

گزارش اختصاصی روزنامه خراسان حاکی است در این هنگام بود که عوامل انتظامی بی درنگ وارد عملیات شدند و جوان ۲۷ ساله شلاق به دست را در حالی دستگیر

### حوادث

شنبه ۱۹ فروردین ۱۴۰۲ . شماره ۲۱۱۸۴
۱۷ رمضان ۱۴۴۴ . ۸ آوریل ۲۰۲۳

**فرسان** روزنامه‌صبح‌ایران

گزارش روزنامه خراسان حاکی است طولی

نکشید که با گزارش این جنایت وحشتناک به قاضی ویژه قتل عمد مشهد، قاضی دکتر صادق صفری عازم بیمارستان شد و به تحقیق در این باره پرداخت. ساعتی بعد دامنه بررسی های قضایی به پارک امت کشید و مشخص شد جوانی به نام «سجاد» عامل این جنایت تلخ است. در همین حال و با صدور دستورهای محرمانه ای از سوی قاضی ویژه قتل عمد، تحقیقات کارآگاهان اداره جنایی آگاهی برای دستگیری متهم به قتل فراری با رد زنی های اطلاعاتی آغاز شده است.

### اختصاصی خراسان

فرار رتیل خون ریز از لانه وحشت!
فرار رتیل خون ریز» هم گفت: او تبعه خارجی است که با کمک یکدیگر و در سطح گسترده ای مشروبات الکلی دست ساز تولید می کردیم که حدود ۵۰۰ لیتر آن را نیروهای انتظامی کشف کردند، امروز که قصد داشتیم آن زن میان سال را از آلونک پشت بام بیرون ببریم همدستم که محمد فیروزی معروف به احمد ولی است، سوار بر موتورسیکلت در داخل کوچه منتظر ایستاده بود که من پیکر آن زن ۴۰ ساله را بیرون ببرم، ولی زمانی که نیروهای انتظامی وارد کوچه میرزا دوستی شدند او هم با مشاهده

خودروی پلیس از محل گریخت. به گزارش اختصاصی روزنامه خراسان، زن ۴۰ ساله که با اقدامات درمانی از جنگ مرگ گریخته بود، درباره این ماجرای وحشتناک به کارآگاهان گفت: آن شب در خیابان شهید درودی منتظر تا کسی بودم که دو جوان با خودروی پراید مقابلم توقف کردند و من هم بدون تامل و به عنوان مسافر سوار شدم، ولی آن ها لحظاتی بعد قمه کشیدند و با تهدید به مرگ مرا به آلونکی در پشت بام یک منزل مسکونی بردند. آن ها سپید دست و پاهای مرا بستند و بعد از تعرض های وحشیانه، ضربات شلاق را بر پیکر عریانم فرود می آوردند و من تا صبح ضجه می زدم، اما کسی صدایم را نمی شنید. آن دو جوان از صحنه های التماس و ناله های من فیلم می گرفتند و توجهی به شک هایم نداشتند که ملتسمانه از آن ها می خواستم مرا به خاطر پسر خردسال و مادر پیرم رها کنند. ...

بر اساس گزارش روزنامه خراسان، در پی اعترافات صریح متمم دستگیر شده، قاضی رضوی دستور انتشار تصویر بدون پوشش متهمان پرونده «رتیل های خون ریز» را در روزنامه خراسان صادر کرد تا کسانی که احتمالا طعمه این باند مخوف شده اند بدون ترس از آبروریزی به اداره جنایی پلیس آگاهی خراسان رضوی مراجعه کنند. از سوی دیگر نیز پلیس از شهروندان خواست چنان چه از مخفیگاه «رتیل فراری از لانه وحشت» اطلاعاتی دارند به شماره تلفن های ۲۱۸۲۵۲۸۷، ۲۱۸۲۵۶۷۰، ۱۱۰ یا ۰۹۰۳۸۴۹۸۵۹۰ دایره مبارز با جرایم مهمه پلیس آگاهی اطلاع دهند.

در خور یادآوری است بررسی های بیشتر در این باره توسط سرهنگ غفور (افسر پرونده) همچنان با دستورات ویژه قاضی شعبه ۲۱۳ دادسرای عمومی و انقلاب مشهد ادامه دارد.

## ۲ سرنشین خودروی سواری در آتش سوختند

دستگاه خودروی سواری پژو با حفاظ جاده ای، این خودرو دچار آتش سوزی شد که یک گروه امدادی از پایگاه امداد و نجات بارگاه دوهایی منوجان) به محل حادثه اعزام شدند و عملیات امدادرسانی آغاز شد. وی خاطرنشان کرد: امدادگران پس از مهار آتش سوزی، دو جان باخته این حادثه را از داخل خودرو بیرون کشیدند و تحویل عوامل مربوط دادند.

### مرگ مشکوک مرد جوان

### در غیاب همسرش در خانه محله سنایی

جسد یک مرد جوان که به طرز مشکوکی در خانه اش فوت کرده بود، توسط همسرش کشف شد. زن جوان برای انجام کار خود از خانه خارج هنگام گشت با جسد همسر خودرو به روشد. به گزارش تسنیم، پنج شنبه هفدهم فروردین، مرگ مشکوک مرد جوانی در خانه‌ای در محله سنایی توسط همسرش به مرکز فوریت‌های پلیسی ۱۱۰ گزارش شد. با اعلام این خبر، مأموران کلانتری ۱۰۵ سنایی و تیم تشخیص هیت پلیس آگاهی با دستور محمد مهدی براعه، بازپرس ویژه قتل شعبه سوم دادسرای امور جنایی، راهی محل حادثه شدند و تحقیقات ابتدایی را آغاز کردند. تیم جنایی پس از وارد شدن به خانه مدنظر با جسد مرد حدوداً ۴۱ ساله‌ای مواجه شدند که به طرز مشکوکی فوت کرده بود و بررسی‌های اولیه نشان می‌داد، جسد متوفی توسط همسرش در خانه کشف شده‌است. تحقیقات میدانی کارآگاهان مشخص کردند زن جوان برای انجام کار خود از خانه خارج شده و هنگامی که بازگشته بود با جسد همسر خودرو به روشده و موضوع را به پلیس اطلاع داده است. همچنین گزارش پزشک صحنه در معاینات اولیه حاکی از آن بود که متوفی بیماری خاصی نداشته و قبل از مرگ، اسهراغ کرده‌است.

فرار رتیل خون ریز از لانه وحشت!
فرار رتیل خون ریز» هم گفت: او تبعه خارجی است که با کمک یکدیگر و در سطح گسترده ای مشروبات الکلی دست ساز تولید می کردیم که حدود ۵۰۰ لیتر آن را نیروهای انتظامی کشف کردند، امروز که قصد داشتیم آن زن میان سال را از آلونک پشت بام بیرون ببریم همدستم که محمد فیروزی معروف به احمد ولی است، سوار بر موتورسیکلت در داخل کوچه منتظر ایستاده بود که من پیکر آن زن ۴۰ ساله را بیرون ببرم، ولی زمانی که نیروهای انتظامی وارد کوچه میرزا دوستی شدند او هم با مشاهده

### جدال عقل و احساس!

امروز با دیدن دختری که سال ها قبل عاشق او بودم و لوله عجیبی در روح و روانم برپا شده است به طوری که مدام با عقل و احساسم در گیر هستم از سویی دلم به حال همسر م می سوزد و از سوی دیگر نیز ...

به گزارش اختصاصی روزنامه خراسان، جوان ۳۰ ساله با بیان این مطلب به مشاور و مددکار اجتماعی کلانتری طبرسی شمالی مشهد گفت: پدرم در مشهد مکانیک خودرو بود و به همین دلیل من و دو برادر دیگرم زدن پدرمان این حرفه را آموختیم. من که آخرین فرزند خانواده بودم به دلیل علاقه عجیبی که به این شغل داشتم به دبیرستان فنی و حرفه ای رفتم و در همین رشته ادامه تحصیل دادم. طولی نکشید که علم و تجربه را در هم آمیختم و به یک استاد کار ماهر تبدیل شدم. بعد از پایان تحصیلاتم در مقطع دبیرستان دیگر نخواستم وارد دانشگاه شوم؛ چرا که با حرفه خودم باید وارد بازار کار می شدم به همین دلیل دفترچه خدمت سربازی را گرفتم و خیلی زود عازم خرم آباد شدم تا دوران سربازی را سپری کنم. پدرم اوضاع مالی خوبی داشت و روزگار ما هم به خوبی می گذشت تا این که روزی وقتی با مرخصی ساعتی به شهر خرم آباد رفتم هنگام گشت و گذار در مراکز تفریحی و دیدنی شهر ناگهان نگاهم به نگاه دختری قد بلند خیره ماند که با لباس محلی و به اتفاق مادرش مشغول خرید بود. این نگاه عاشقانه قلبم را لرزاند و به این ترتیب عاشق دختری شدم که هیچ شناختی از او نداشتم. آن روز وقتی به پادگان بازگشتم حال عجیبی را تجربه می کردم حتی برای لحظه ای هم چهره آن دختر را مقابل دیدگانم محسوس نشد. حالا شب و روز به آن دختری می اندیشیدم و تلاش می کردم تا با مرخصی های روزانه و ساعتی به آن مکان تفریحی بروم تا شاید یک بار دیگر آن دختر را ببینم، ولی این کار فایده ای نداشت تا این که حدود یک ماه بعد از این ماجرا، روزی به طور اتفاقی با یکی از سربازان هم خدمتی ام مشغول گشت و گو بودم که متوجه شدم «فرید» آن دختر را به خوبی می شناسد؛ چرا که «فرید» هم از طایفه آن دختر و اهل خرم آباد بود. دیگر در پوست خودم نمی گنجیدم و سعی کردم به آن سرباز هم خدمتی ام نزدیک تر شوم تا این که بالاخره به هر تر فندی شده بود موفق شدم شماره تلفن «هاجر» را از او بگیرم! چند بار به داخل شهر رفتم و با آن شماره تماس گرفتم تا این که پاسخم را دادم و به این ترتیب آشنایی و رابطه تلفنی من و «هاجر» آغاز شد. چند بار با او در همان مرکز تفریحی قرار گذاشتم و یکدیگر را ملاقات کردیم، ولی خانواده «هاجر» بسیار مقید به مسائل اخلاقی و شرعی بودند و به همین دلیل اجازه نمی دادند که او به تنهایی به خیابان بیاید. برای حل این مشکل ناچار شدم با پولی که پدرم برایم فرستاده بود یک دستگاه گوشی تلفن همراه و یک سیم کارت مخفی بخرم و آن را به «هاجر» هدیه بدهم به طوری که فقط من با آن شماره تماس می گرفتم و فرد دیگری از این ماجرا خبر نداشت، ولی هنوز بیشتر از دو هفته از آشنایی ما نمی گذشت که روزی «هاجر» مدعی شد پسر خاله اش به خواستگاری اش آمده‌است و خانواده اش قصد دارند او را به عقد «نوفر» درآورند و او هم چاره ای جز ازدواج ندارد!

در این شرایط بود که ماجرا را با خانواده ام در میان گذاشتم و با التماس و گریه آن ها را راضی کردم تا به خواستگاری «هاجر» بروند! ولی وقتی پدر و مادر م به خرم آباد آمدند، خانواده «هاجر» حتی در منزلشان را به روی خانواده من نگشودند؛ چرا که معتقد بودند اصلا به افراد غریبه زن نمی دهند و آن ها به طور فامیلی ازدواج می کنند!

در این شرایط کاری از دست «هاجر» هم ساخته نبود؛ چرا که اگر خانواده اش متوجه ارتباط خیابانی ما می شدند آن موقع مشخص نبود چه حادثه ای در انتظارش است. خلاصه مدتی بعد «هاجر» با پسر خاله اش ازدواج کرد و من هم به مشهد بازگشتم و در تعمیر کار خودرو مشغول کار شدم تا این که ۵ سال بعد با اصرار خانواده ام دختر یکی از آشنایان مادرم ازدواج کردم. «زهره» که با خواهرم نیز دوست بود قلبی مهربان داشت و برای من احترام ویژه ای قائل بود، اما من هنوز دل در گرو هاجر داشتم و «زهره» را به هر طریقی مورد آزار و اذیت رفتاری و گفتاری قرار می دادم: شب ها دیر به منزل می رفتم و به همسرم نیز اجازه خروج از منزل را نمی دادم، ولی او تنبیت می کرد و گلایه ای نداشت. با آن که پسر م به سن ۳ سالگی رسیده بود، اما من هیچ علاقه ای به زندگی مشترک با «زهره» نداشتم تا این که چند روز قبل گوشی تلفنم زنگ خورد! آن سوی خط وقتی صدای «هاجر» را شنیدم، گوشی در دستم بیخ کرد. او در کمال ناباوری گفت: به مشهد آمده و قصد دارد برسی آخرین بار مرا ببیند. من هم بی درنگ به محل قرارمان در هسته مرکزی شهر به راه افتادم. سراز با نمی شناختم که «هاجر» را پیر و شکسته دیدم. او که با دو فرزندش به مشهد آمده بود به من گفت که در شرف طلاق است و اگر پسر خاله اش حضانت فرزندانش را به او بدهد بلافاصله از اوطاق می گیرد! حالا من در دوراهی عقل و احساس مانده ام؛ چرا که یک طرف دلم به حال «زهره» می سوزد که از صمیم قلب م را دوست دارد، ولی من به اجبار با او زندگی می کنم و از طرف دیگر نیز «هاجر» را دوست دارم...

گزارش روزنامه خراسان حاکی است با دستور سرگرد «جوادیقوبی» (رئیس کلانتری طبرسی شمالی) و اکاوی کارشناسی و روان شناختی این پرونده دایره مددکاری اجتماعی کلانتری آغاز شد و پسر جوان تصمیم گرفت با استفاده از نظرات مشاور و با یک تصمیم عاقلانه «هاجر» را فراموش کند و به زندگی خود عشق بورزد؛ چرا که با وسوسه های شیطانی زندگی خود و خانواده اش را به تباهی می کشاند.

ماجرای واقعی و همکاری

پلیس پیشگیری خراسان رضوی